مجموعه مکاتیب تاریخی سلاطین (از قرن هفتم تا یازده)

بخط زیبای محمد سمیع سرری مورخ بسنه ۱۰۷۹

این مجموعه نفیس علاوه بر انکه نام و اثر یکی از خوشنویسان اوایل عهد صفویرا که همسنگ مشاهیر این فن و هنرست بما میشناساند، حاوی تعدادی نامه های تاریخی و مهم پادشاهانست که اغلبی از انها در هیچ جا دیده نشده وبسی وقایع بزرگرا که از قلم و ضبط تاریخ نویسان بجهاتی ساقط گردیده بازگو و حکایت میکند و در حقیقه سند زنده و ارزنده است که از دستبرد حوادث مصون مانده و باید قدر و ارزش ازاو دانست و در حفظ و نگاهداشت آنها کوشید مانند نامه اوزون حسن بسلطان محمد فاتح و نامه خواجه رشید بفرزندش که گنجینه و یکی از متون قدیمه است و نامه های دیگر که از همین فهرست مختصر و مجمل اهمیت انها روشن میشود و چه بجاست که چاپ و نشر شده در معرض مذاقه فضلا و پژوهندگان داخلی و خارجی قرار گرفته و برگ زرینی بر تاریخ افتخارات ما افزوده گردد

مجموعه ۱۲۲ صفحه است با جدول طلا و مرکب و عناوین هم همه با طلاست و متن صفحات زرافشانست و هر صفحه در حکم قطعه خط خوشنویس و مرقع میباشد. رقم کاتب و تاریخ تحریر در صفحه ۱۲۲ دیده میشود

فهرست ما فی هذا المجلد

در متن

بعد هم رساله شمس الکمال است

کریمی کریمی رود زود آنست والسلام

مکتوبی که خواجه رشید بفرزند خود میرزا غیاث الدین محمد نوشته در وقتی که شاه خدابنده او را بنظارت خراسان فرستاده بسبب آنکه شنیده بود که خراسان از ظلم داروغگان و حکام خراب است

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

سالکان طریق

از مصابیح افکار و مجالس اصفیا عوام منظوم شیرازی

خاص ملحق و مشتهر امام معصوم و مرقوم نظم و ربع خاقانی

درکنف حمایت و رعایت کبری و اشرف عمیق خوف در ربع خاقان

و مشهد کام اماغ و مشارکت دماغ در دمن اهل نیغ تلخی مر و بیان دارد و بادیه

چاره و از کار و جور کتاب و ظلم و ابواب از وطن عادوف و مقام معروف خود جدا کردند

بیضای وحشت و بیدای غربت وطن ساخته بعمر را لطف جسم با وطن هم باز آری

واعیان بیم و از کار نواز نیغ و کلالیف دیوان متواری گردیده

مجموع را بجمل دوام و نزم احم خاطر شکسته و دل خسته خاطر و جمع فرما

و با وجود بسطت جاه و کثرت سپاه و عزم و قناعت

هر که دارد دولت تخت رو بیوان رفعت را برد

دولت و سلطانی حشمت

بجهانی

خیل

وصورت

اربع و الباطل نیغ انصب الصعب جل

و زالت صل و قطع مواد و ادار دولاب

سازی و نصیحت اهل و اولاد الات جل پسران از سر حد اب امو لفض اره

وافعای عیوب و اولاد اهل خرد قطع و صل ربع و خفض ابرام

وار عادت مجهود بند و دل دار و مطامع و جور بیداد و بالا فرعون تعرض

واحکام زر مرز سرکش لجاج خیر احتجاج هر دو دل فلیس و نظر سرکش سبب

ونحکک ستکار و شداد با سیاه و سپاه اطراف تابعان عادت اهل عدوان

طبع و عداوت حق و تعذیب خلق و اشاعت طغیان و سطوت و دمای عباد

وهنگ اسپار و قتل احرار و کفران نعمت و اظهار حشمت و سرکشی از

ونسب افراد و بلا و معونت ایری و منحوس بیس بمردی کار دار

وازدائره سلاطین نکار دار

سعادت شعار بوده

الا توفیه علی
الکافرین و انوشیروان
با وجود آنکه در مسالک کفر با ایشان منخرط بود
باب شرکی بالجمله صحت معرفت بوده است تا بواسطه حمایت ایشان
در رعایت کار انام و قلع و قمع مرده و استیصال جابران و اعدام
قاهران و اسرار اعلان معدلت و اعلاء بنیان نصفت و عمارت رباع جود
و احسان و حمایت بقاع امن و امان و طلاقت حسن نیت و سماحت ضمیر منیر و بجای
حاق موهبت و ابداع ایوان مکرمت و تحصین بارگاه مرحمت درگاه خاتم
رسل و هادی سبل علیه الصلوة و السلام بر ناطق افتخار آورده و فرموده که
ولدت فی زمن الملک العادل انوشیروان تا انوار صبح
عالم و انقطاع نسل بنی آدم آثار عدل او
لایح و گلزار بذل فایح
نظم

جزای
حسن عمل بین که روزگار
هنوز خراب می نکند بارگاه
کسری را چون بهمن بن ... و رو ... مو ... ملوک و حکام
بیادی کردن بسط عدل کرده و نیت با نیکوان و روز ... این طریق را
مسلوک دارد و در محاورات و رسوم ... بر رعایت رعایا از باق
عنایت بکمال صحت آرای
نظم
گر رسوم عدل را پیدا کنی بگذرد
در خوشدلی ایام تو و بر آری کام مردم روز و شب در جهان
بر آید کام تو این مواعظ و نصایح که در این جدول موشح گردید
مطالعه و مذاکره آن دیده را نور و دل را سرور بخش
شد تا از زمره اهل سعادت گردی
اول آنکه تا خود روزگار
عالم ...

و دو و شب دیرینه

طلبت اندوزانند و روز و شب از شکفت مرا

اول روزگار و صرف هیچ و دوار در عقد اتفاق نسبت

کاری که با بیان نتوان ساخت آشنای ناقص ایمان

دوم چون بخدمت خواتین و صحبت سلاطین ایمن گشته

چون بخشش سمت چهارم دوست احسان نتوان کرد

سیوم آنکه از سختی بجهت آنکه بمنی

و بسیار از ایشان عدائی باشد پنجم سخن دنیا و از آن

اولیا و دوستان مثل محبت و مودت و از دانی که هر دو از

و از دشمن عوام ششم بیان هفتم آنکه بر خواهی از

و دو سختی که از دوستان نباید و دشمن

سر که به نیکان مبین

اظهار مکن هشتم

اگر دوست دشمن شود راز فاش مکن که

و اگر عداوت دیرینه بحق گوی باشی تا نیز از صدیقان

و مرتبه عارفان که نهم و از خود مرده باد و خواهی از معتقد گردی از

و از دو جهان مستغنی باشی دهم مرد چند روزی اعتبار زیاد و صدر صفه باره بر مسند

صدارت و افتخار نشان یازدهم از قرض با نیکان و کریم با نیکان طلب راحت مکن

دوازدهم در کوره از زر قوم دون که بهمراه خود نیاز بردن سیزدهم چهار را که

بر صفحه ضمیر و کار نیم صورت بندی بهر پیچاره استخاره با تمام

این همه آرام مسمای چهاردهم بجهت آن کم از خویش و دوستان

خست بکس محتاج بودن مصیبت عظیم و عذاب

الیم و آن پانزدهم چون صبح

الم تیغ و ضیغم

کلام الملهوف صدق و کار رسید شود ما اهل طغیان از خوف تدارک او دست
عدوان کشیده دارند و پای در دامن طلب سعادت کشند و در ماندگان
انصاف و راحت رحمت او را نصیب گشته و در انصاف و انتصاف میان قوی و ضعیف
و وضیع و شریف و بعید و قریب و غریب و نسیب تفاوت جایز ندارد و از
نصایح و وصایاء یزدانی که داود را اِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ
فَاحْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْعَدْلِ یاد آورد و در تنفید احکام احتیاط تمام لازم
شمرد و با خلایق که حق امانت خالق‌اند طریق معدلت و مرحمت سپرد چه عدل
و نیکوکاری شجره‌ایست که ثمره آن تمتع و برخورداری باشد و رحمت و داد
گستری مقدمه‌ایست که نتیجه آن سعادت و نیک اختری بود و ذکر داد گری دار الخلد
منزل خسروان داد آمد و فرموده‌ایم که با الطاف خویش اصناف آدمیان را
بر اختلاف طبقات و تفاوت درجات ایشان شامل دارد و مقاصد هر یک
علی قدر الامکان بواسطه تمکین جمع و حاصل آورد و دقیقه انزلوا الناس منازلهم
توفیر تمامت خویش مرعی دارد و چنانچه اثر ثمره شجره رسالت و در دریای

مهتر کرد و بحکم ... زبان ... [illegible]
... استخفاف ... [illegible]
... یازدهم ... [illegible]
... دوازدهم ... [illegible]
... سیزدهم ... چهاردهم ... [illegible]
... پانزدهم ... [illegible]
... شانزدهم ... [illegible]

[illegible] و نصد او مغلطه [illegible] وارد [illegible]

استماع فرمود [illegible] علیه اجر الالوف و فی الفرج [illegible] کافی دارد [illegible] دو [illegible]

و ترتیب مصالح و ترتیب ایشان را [illegible] و هل الناس [illegible] فتقطعوا [illegible] ابواب [illegible]

در دور [illegible] ایشان [illegible] ارزاق و اعداد و اسباب [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] انعام [illegible] اکرام [illegible]

[illegible] و احترام [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] دولت و استحفاظ [illegible]

[illegible] بال ایشان [illegible]

مصالح [illegible]

ملک ایشان [illegible] و حکام [illegible]

ایشان [illegible] تحصیل [illegible] ضعیفان [illegible]

فضل حضرت [illegible] و اموال [illegible]

ضعیفان [illegible] ضعیفان [illegible]

[illegible]

[illegible]

... لا ملک الا بالرجال ولا
رجال الا بالمال ولا مال الا بالعمارة ولا عمارة الا بالعدل والسیاسة ...

[illegible]

بزرگی چنین ... باشد ... ظلما رحمها ... علیها بی
... بباید ... کرد و عقوبت ... فاد ... بر ... و نقص
... شود و بعد از آن ... ساز ... کرد و سعادت ... راه ... بر ... و نه ایست
وچه ... تنگ ... ولاتنازعوا فتفشلوا وتذهب ریحکم ... حجت
... را و ... ایست ... از ... و ... عقلا ... ومتانت رای نباشد و ... بر ... ایشان ...
وآن العبد ... ایشان الوصنعا ... عنان ... ولان ... الاذنان الاماثی
... را پایان ... عفو ... ایشان ... لطف ... ایشان ... و ... قضای ... ایشان ... تعجیل ... عفوه
واندازه ... بهمه ... ایشان ... طلب ... سلامت نفس ... آزار ... و ... ایشان ...
موجب ... باید ... الاجزاء الاوفی ... [illegible] ... تحقیق ... وضوح ... ایشان
وان ... شود ... بکار ... باید ... کرد ... و ... سعادت ... حرکت
... ایام ... رفاهیت ... و ... جاه ... جزای ...
نعمت ... سلامت ... طاعت

عصیان
و عقوق ورزیدن و نسیان حقوق پیشه گیرند ... سیاست ... روی
و بهر ... نصیحت ... و اما ... بکلمه ... نشاید ... فعل زشت
و اما ... بنشان ... باشد ... خطر ... شده ... طاعت و ... ذوق
و آن ... شخص ... استیلای ... رغبت ... ایشان ... هیچ حال ... داد
باید ... پادشاه عمل خویش ... موافق ... نعمت ... پیچ ... و ملک
نعمت و ... بر ... بود ... عرض ... حیح

قادح تر از آن نباشد که قدح در خدمت جان سپاری کند و از عواطف
پادشاه محروم مانند و گردن از طاعت تقاعد نمایند و از بطش
ملک نجات یابند ووضع الندی فی موضع السیف بالعلی مضر کوضع السیف فی
موضع الندی اما اگر زخم چشم مجرم خایف در پناه توبه گریزد
و دست در دامن اعتذار زند او را از لذت عفو و نعمت رحمت خویش
بی نصیب گردانند و جناح امن و امان وی عرض داده و بایان ...

[illegible]

[illegible]

ایضا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ابن [illegible] ... [illegible]

وانم [illegible] معرض [illegible] ... [illegible] اند مر او را

حیلی [illegible] وتلفنا غایة الاملاقیة ووفقنا لما یحبه

[illegible] وکلمه [illegible] وتفضیلا ... [illegible]

والهادی الی سبیل الطریق [illegible]

وکافه پس [illegible]

[illegible]

[illegible]

و [illegible] عامه اصحاب اعمال کسب [illegible] تعیین

[illegible] بعدالت [illegible]

[illegible]

[illegible] تعاونوا علی البر والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان [illegible]

[illegible] الحمد لله [illegible] وجود [illegible]

[illegible] ارکان [illegible]

[illegible]

[illegible]

... [illegible] ... و وظایف و عادات ... [illegible]

... [illegible] ... طاعت و ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... معلوم باشد ... [illegible]

... [illegible] ... استفادت ... [illegible]

العزیز ... [illegible] ... فی اوایل شهر رمضان المبارک ... [illegible]

و ثمانین و ستمائه

بمقام ... [illegible]

تاریخ تحریر ... ۶۸۴

[illegible]

[illegible]

خان زمان [illegible]
و [illegible] و رهات اعدا [illegible] سر زده
منعکس [illegible] فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین
[illegible] از جلادت و همشیره [illegible] علی [illegible]
مفصله [illegible] لائق [illegible]
[illegible] نعمت [illegible] علامه [illegible]

[illegible] فارزان [illegible]
[illegible] سلطان محمود [illegible]
[illegible]

و از نواب [illegible]
غزا و سعادت شهادت [illegible] است [illegible]
[illegible] کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله [illegible]
[illegible]
[illegible]

عالیجناب [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] فرمان از حضرت [illegible]
[illegible] الکلام [illegible]
[illegible] اختصاص [illegible]

[illegible]

تعالی مهما امکن اصلاح احوال [illegible]

سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

سلطان [illegible]

[illegible]

سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بمعنی [illegible]

[illegible] و انصاف [illegible] و وحدت اتحاد [illegible]

[illegible] و مصالحت و رفاهیت [illegible]

[illegible]

ینکث علی نفسه ومن وفا بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما [illegible]

[illegible] حسبنا الله ونعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر [illegible] ربنا والیک المصیر

[illegible] جواب مکتوب مذکور [illegible]

اعلیحضرت [illegible]

[illegible]

تاریخ ... خاقان ... اعظم ... الفتح

... رضوان ... اعظم ... و سلطنت و ... اعاظم

... عدل ... الملک ... و سلطنت ...

الامیر ... تعالی ... صلوات ... بیت ...

تیمور ... کان ... اعوانه ... بابر ...

العالمین ... ابوالقاسم ... انواع ...

... مخصوص ...

[illegible]

معزی

ممالک اسلام ... وزیر ... و ...

حال ... صلح ... جماعت ... ارقام ...

... احوال ... کتاب ... سلطان ... صد ...

... از ... احوال ... تحقیق ...

مخصوص ... شعر ... صحاح ... حسن ...

[illegible]

رزقنا الله خیر ما قدر واحسن

حسبنا الله ونعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر

وان الله هو الحق لا اله الا هو له الحکم والیه ترجعون

[illegible]

ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن

[illegible]

[illegible]

از قبیل

واجبست و جفای موجودی

از جملهٔ مستضعفانست چند روزی که از بارگاه همین

چون روز [illegible] بی توقع توفیق الملک [illegible] تا از ازلی شده اعنه

فوجی است کمان [illegible] ازین ضعیف [illegible] عزت و امکان در

اعلای اعلام دین و امضای احکام شرع مبین و اتباع

اوامر شریعت سید المرسلین

صلی الله علیه و آله

[illegible]

[illegible]

ان عهد

الیهم باد تا از آن روز

گویی که وفا بیت بود و از الطاف عمیقی

و التوالی حسن کز حقوق شکور و مستحق و اشفته مرتبه بود و او منعی

موجب [illegible] وقت که از بارگاه همین رحم و عزت حق

بیامر جان [illegible] و مقتضای و لن تجد

لسنة الله تبدیلا

[illegible]

جواب فرزندان

ایاز محمود

[illegible]

والله ... السلام ...

[illegible]

ازنواع ... [illegible]

[illegible] ... شفقت ... [illegible]

[illegible] ... حضرت ...

ببعض ... [illegible]

[illegible] من حسن العهد من الایمان

از حسن العهد ... بسنجیده و ابتلای زمان اجابت

کار ... قاعده ... وجلال اسلامی ... احوال زمان ...

مبارک ... مخصوص ... ازان بطور ... بسیار دارد ...

... از اصغار و کبار ... قاصدان ... سالها ... حسن ...

... از ... بکمال نجابت و حمل ... [illegible]

جمیل پیوند و وداد ...

مخصوص گرداند و وجود ... عهد مودت

کل ... و ... توفیق عزت باد و فاتحه و دعای خیر ...

ما ازخواهی ... عقد ... جعلنی من المکرمین ... هذا ...

عهدنا الیه و العهد فی الازل ... همواره ... نمرات ...

از واهب العطایا موفق باد ...

و تعالی ... باقی ...

کما و بمحمد و آله الطاهرین مخلصترین دولتخواهان شاه شجاع

کتابت حسن پادشاه ترکمان که از روی غرور بسلطان محمد فاتح استنبول والی روم نوشته است

جناب امارت مآب ایالت نصاب امیر اعظم اکرم قدوة الامرا

فی الزمان شمس الدین محمد بیک زیدت دولته بعد از ابلاغ سلام و

و اهتمام مالاکلام معلوم داند که چون تأییدات حضرت

حق ... بجانب ... عادت و کامرانی ... رحمت ...

... جانب ... احوال ... [illegible]

... از روی ... حضرت ... [illegible]

... تعالی ... [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء [illegible] وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیدک [illegible]

[illegible]

والسلام علی من اتبع الهدی [illegible]

[illegible]

[illegible]

اولاد حسن والسلام [illegible] النصر

من [illegible] محمد و آله اجمعین [illegible]

والصلوة علی [illegible] سلطنت و دولت [illegible]

[illegible]

الاسلام [illegible] سلطنت قاهره [illegible]

واجب [illegible] و حضرت [illegible] اسلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اقبال ابدی بجانب من عاجز ... [illegible]

چون بجول صدمات قهر ... [illegible] ... کشور ستانی ... [illegible]

للحج و ... [illegible] ... الدبر و قال ... [illegible]

[illegible]

حضرت ... [illegible]

چون عمل ... تحصیل رضای ایزدی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فارسیه [illegible] خاطر [illegible] عربی

[illegible] سلطان و [illegible] [illegible] الخصوص [illegible]

[illegible] والادودمان [illegible]

ایلچی کرد سلطان [illegible]

[illegible]

بمحمود کرد والی عراق تسلط یافت [illegible] علی [illegible]

والی عراق [illegible] صفحه

بفارت [illegible] و [illegible]

[illegible] بخاطر چنان [illegible]

واعلای اعلام [illegible] عراق و خراسان [illegible]

که چون [illegible] والادودمان

سالها است [illegible] و تحیه

[illegible] سعادت [illegible] خراسان [illegible]

[illegible] والادودمان [illegible]

[illegible] در دل آن والادودمان [illegible]

[illegible] جای [illegible] چنین [illegible]

[illegible] دل

چنان بخود [illegible]

[illegible]

[illegible]

هیئت پرنده چون بدیده خرده چین باز بنگرد خرد پرده بر چهره راز

نیست و بر چمن بال و پر چشم امید باز نه امید که همواره هم بر بین

آین نامه و پیغام خوشدل و شاد کام میباد

باشند چون قلم آمد بخط شاد کام

ختم شد خط محبت والسلام

کتابت عبدالله خان اوزبک بخواندکار روم سلطان مراد

[illegible]

[illegible]

[illegible] العلم [illegible] العرفان [illegible]

[illegible] اعظم السلاطین [illegible]

[illegible] الصدق و الاتفاق [illegible]

[illegible] المنصور [illegible] الملک [illegible]

[illegible]

[illegible]

فانزل الله السکینة علیهم واثابهم فتحا قریبا

[illegible]

منشور سلطان حسین میرزا بایقرا بامیر علیشیر در باب حج

[illegible] رکن السلطنة [illegible] الاصحاب [illegible]
الملوک و دین و دولت [illegible] الدولة القاهرة [illegible]
[illegible] الحضرة السلطانی نظام الدولة والدین علیشیر [illegible]
[illegible] بعنایات [illegible]

[illegible] خواجه افضل الدین [illegible] نوشته بود
[illegible] که در [illegible] صورت [illegible]
و عالم [illegible] بود که رابطه اتصال [illegible]
من المهد الی اللحد [illegible]
و در همه اوقات و احوال رضا [illegible]

[illegible]

مطلوبات خود و [illegible] بیشتر [illegible] از انجناب [illegible]

از دولت بی‌زوال دولت بی‌مثال [illegible] اختصاص [illegible] از انجناب [illegible]

[illegible] اخلاص [illegible] تفصیل [illegible]

[illegible] سخن [illegible]

اخوی بخاطر رسید بازنوشت

رخصت آن گفتن [illegible] شد و حالا [illegible]

بخاطر هم رسید از روی اشتیاق ظاهر نموده ایم الکنون [illegible] وجود نیست

بمهاجرت صوری که در [illegible] بعرض [illegible]

[illegible] اما چون رضای ایشان [illegible]

و اجازتی [illegible]

[illegible]

[illegible] نیاز نیست

و آنکه دیروز [illegible] از خوف [illegible]

بخاطر [illegible] چون [illegible] نموده

جهت [illegible] راهنما [illegible] فوری [illegible]

[illegible] از [illegible] چیزی از آن [illegible]

[illegible] این [illegible] ظاهر است و [illegible] اعتمادی [illegible]

[illegible] قاعده

بزبان ... ارباب اهل دل از احباب ...
انکار ایشان بر اهل دل استقبال کردند ... یقین
ودعوی ایشان ... دانستند و از ایشان تعلیم جستند
دوری صحبت ایشان ... والدین ... بیان
... محمد ... والدین ...

و بیطلب اخلاق ... لازم الکرام مجامع صفات معروف و مشهور
آن ... اخلاق موصوف و مذکور ...
... قاضی ...

... اما ... وجود این ... و حال ...
... ایشان ...

عادت و دارین ...
... صاحب ...

حرمت ... ازین نوع ارادت

واخلاص من موافقت و محبت اطوار پسندیده

خاطر حقیقت ناظر را به محبت و تعلق با ... سابق الا کلام

واز صفات مخصصات او وقوع قبول در مراعات جانب ... اعیان حضرت

وامثال این نسبت الحمید و عادی احکام سلاطین بعضی ... صیغه

... ولایات ... و ناطق ...

علمای اعلام ... تعظیم و تکریم

لطف الصبح فی ... مشهور و تعظیم و تکریم

بتشبیه ... در دین ... العلم درجات ...

چنانچه باتفاق اهل فهم چون نظم در دین ... علمای فاضل

انما ... چون مراعات و ... صفات داشته باشند

وازغازه و ادنی فهم لازم التعظیم بوده ... پادشاهان

روزگار و سلاطین عالی مقدار

...

در ... قاضی ... بعضی ...

... مخصوص ... عاطفت ... ایشان ... روزگار ...

... صفحات روزگار ...

در مسجد پیغمبر امام ... نعرة و ... متخلص ... بوده

و با عبید و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم

لا یبصرون و ... ارباب ... مجب ... تعالی

در مسجد ... بشارت ... الفتح ... محبان

و بعد از آن ... معنی ... شمال ...

[illegible]

... بر اکثر ... [illegible]

[illegible]

... الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور ... [illegible]

[illegible]

این ملک ... و مقام ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کسی که ... در [illegible] ... علما و فضلا ... [illegible]

[illegible] ... تحصیل علوم ... [illegible]

قضا و قدر مجرّد [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

فرمان جلال الدین اکبر پادشاه هند در باب طلب [illegible] علامی

[illegible] سعادت [illegible] انتظام [illegible] خلافت [illegible]

[illegible] حکمت الهی [illegible]

[illegible]

[illegible]

مطالب [illegible] و وصول [illegible] جامع

[illegible] فضایل و کمالات [illegible]

[illegible]

چه مستفید از حضور فایض النور [illegible]

[illegible] اهتمام تمام [illegible] سعادت [illegible]

[illegible] شرف [illegible] صادر [illegible] ظهور [illegible]

پیوسته والسلام

[illegible]

[illegible] منتظر سعادت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جواب کتابت مذکور در باب سلطان بایزید

[illegible]

[illegible]

شاهزاده میرزا ابراهیم ادهم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مطلع [illegible] زبان اولان [illegible] مطالعه اولدقده [illegible]

ارسال اولنمش [illegible]

[illegible] صادق [illegible] کلام [illegible]

صدق [illegible] واقع اولوب [illegible] مضمون [illegible]

[illegible] عفو [illegible] العفو [illegible]

زبان اولوب [illegible]

واقع اولان [illegible]

[illegible] اولان خطا [illegible] منصوص [illegible]

مسموح و ممنوح [illegible]

صداقت اقتضا [illegible]

نقدر [illegible]

عفو و طریق [illegible]

و سلف [illegible]

اولان [illegible]

[illegible]

لمعه شرف قبوله موصول اولوب [illegible] مخفضه

خاطر عاطر فیض مظاهرلرینه [illegible] عالی اولوب سجاده

[illegible] اولوب [illegible] قطرات فیض [illegible] رشحات

لطف و احسان ایله تطهیر و پاک و تنظیف [illegible] بوجه

گران [illegible] عالیجه حضرتلرینه [illegible] معتقدلری

[illegible] اوزره قواعد نصح و پند [illegible] دائره

استقامت و حیطه صداقت ده راسخ دم و ثابت قدم اولوب حالا [illegible]

اولان استعداد [illegible] عهد بعید و زمان مدید [illegible]

[illegible]

بیکی را که فرزند ... پیش ... بهیچ خدمت و ...

ولی مؤخر ... بکوب ... او ... را ... لایق درگاه

چون اخشید و داهی ... اولاد امیر بکوبت جمیله و اطوار پسندیده

ایدی عالی و الاق قدر و اولاد ... نصیحت فرزند کور ... عامل و منقور در

عهده ولا ... بعد الفراغ ... وفات ... عادت و ... در

مستدعی ... حضور فایض ... محامد و حسب علوم البلاغ منظور انظار اکرام و اقبال

مصادقت موکد و مجدد و اولا ... بسال ... هموار ... مزید موالات و روابط

و جاه و ... فتح مبانی عزت و ... کامرانی و ... حشمت

رفعت مشید و مخلد باد بحق النون و الصاد

کتابت میر علیشیر بخواجه افضل وزیر خواجه عبدالله مروارید

برادر ... افضل الحق

ارجمند خواجه ... شهاب الدین عبدالله ... مفطور است

محمود ... بصحبت ... مشغول ... خاص ... عطف ... افزای

بعد از سلام مشتاقانه ... سبب این مطلوب ... چنین ...

مجهول ... اختیار ... اخلاق ... چنین ... باده

... کار ... عشق جمال ... او ... خالق

والتفات ... که ... عبد ... مستمر ...

... نیست ...

... تمنا ... نیست ... تا ... او ... عنایت ...

... دایم ... ... [illegible]

[illegible]



باب اول

در مراسلات که از اطراف بدین خاندان ولایت نشان و ازین دودمان خلافت مکان نوشته شده مشتمل بر چهار فصل است فصل اول

در کتابات سلاطین اطراف و جواب وجواب آنها کتابتی

که اعلیحضرت صاحبقرانی شاه اسمعیل [illegible] از سلاطین نوشته

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد المختار و آله اجمعین

[illegible]

[illegible]

و ان کثیرا لیضلون باهوائهم بغیر علم ان ربک هو اعلم بالمعتدین [illegible]

[illegible] الا ما اضطررتم [illegible]

[illegible]

و ظل الاولیاء [illegible]

[illegible] ولایت [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] صفات آن سلطان [illegible]

[illegible]

و احسن عبارات [illegible]

[illegible]

و الله یؤتی ملکه من یشاء [illegible]

و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض لله یورثها [illegible] عبادی

[illegible]



الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله

فی المودة

کتاب الله و عترتی

الی یوم القیامة

فتمسکوا بهما فانهما حبلان لا ینقطعان

[illegible]

تعلقون [illegible]

[illegible] قل هل عندكم من علم فتخرجوه لنا ان تتبعون الا الظن [illegible]

فلله الحجة البالغة ولو شاء لهداكم اجمعين

[illegible]

انا وجدنا آباءنا على امة وانا على آثارهم مقتدون

[illegible]

وهو الذي انزل اليكم الكتاب مفصلا

افغير الله ابتغي حكما

[illegible]

[illegible]

الذین یستحبون الحیوة الدنیا علی الآخرة و یصدون عن سبیل الله و یبغونها عوجا اولئک فی ضلال مبین

[illegible]

رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی و علی والدی و ان اعمل صالحا ترضیه و ادخلنی برحمتک فی عبادک الصالحین

[illegible]

[illegible]

الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله

اما بعد [illegible]

[illegible]

[illegible]

المختص بعون لطف الملك [illegible]

[illegible]

[illegible]

جواب کتابت مذکور مصحوب فرخزاد بیک فرستاده

بسم الله الرحمن الرحیم وله

الکبریاء فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم

لله الحمد قبل کل کلام بصفات الجلال والاکرام

... و تاج تارک سخن است ● صدر هر نامه نو و کهن است

نامه چون توقیع نامه آراید ● درة التاج نام او شاید

[illegible]

[illegible]

و شعر [illegible] عرش [illegible]

بارگاه فلک [illegible]

خاقان صاحبقران [illegible] عصر و زمان [illegible]

جهانبان [illegible] سلیمان عصر و زمان [illegible]

خاقان [illegible] سکندر [illegible]

و معالی [illegible]

سنه چند سال قبل [illegible]

[illegible]

[illegible]

از مقتضیات فلکی در خورد سالی جوالی عیش و
پیشتر از آن بودی در اسند که بنا به فرزندان بندگان ایشان
رعایت و حمایت بینهود و حال خود ننهادند بهم جهات و اعتبارات
و بهمت عجود دریت آزاده و بطور جمع بندگان درگاه والا حرم و دولت
صورت امغفی را با همه در مراتب خاطر مدام و جمیع قصد و لطف
آزادی بنده بهجه بندگیست و سرافرازی حریت نشانه
چه سرو آزادگی حق اللذ و ام در رفعت
بر یک پا ایستاده و شاخ زبان
بهبود نطق

ز بیان
دیربست از آنکه چمن بهم عرض
فرج از اطوار لیس ابنهار در طرف کلزار
اطوار لیس در اولاد لا اقبال لیس بهم احوال و اطوار
او و ابن مسعود ... آید و کارها ... دلها
دیدار ... در خدمت ... خلق ... بهم ...
بیک کار ... و حریت ... در سوم ... دولت
با قمر ... جهان ... زاده ... دوام ... بار
احسان ... با عفت ... آزاده ... دم

اجتناب ورزند

بر زیاده طلبی کمالات [illegible] و مال

و کمال رتبت خود را بدانند و حریص بر آز و دنی النفس [illegible]

مردم دانند و بعد از طاعت یزدان در کسب [illegible] کوشند و [illegible] مال

و [illegible] سمح عفت و خلوص طویت و حسن صفت بفضول و با قبولی مشی

چون بنا بر سعی نیکو بندگی درخور جد و جهد باداش باید وصف صواب را

و اوصیا صلوات الله علیهم و [illegible] نصایح حکما و عرفا علی الخصوص در کلام

چون [illegible] دانند و [illegible] بود سمند جهان پهلوان را که در درج [illegible] پیش

پیمبر در ساخته و حکیم دانا در شاهنامه این ۹۸۹

گران تبار در سلک نظم آورده

بیاد دارند

در پادشاهان امید است و بیم / که گاهی همو سنگ و گاهی سیم

سپهرند و گردان ایشان بگرد / از ایشان یکی شاد و دیگر بدرد

چو رفتی بخدمت پرستنده باش / بفرمان کمربسته و بنده باش

اگر داردت چند گستاخ پیش / چنان ترس ازو کز بداندیش خویش

منه پیش او در گه خشم پای / چو بیند بسوی تو پرسش فزای

زبانش مخواه از پی سود کس / نگارش همی راستی جوی و بس

بهر بخششی داده چندین سپاس / چو داند که هر زو فراوان شناس

چو خواهی نه ازو پیچ متاب / ز راه و ز آیین شود در شتاب

بباید همه بفرمان او / نشاید ز درگاه تو بافت رو

سرانجام با پادشه جهان / چه به تکیه بیشه نگردد زمان

بجان دوستان را دار دوست / مخواه از دل آنرا که بدخواه اوست

چنان کی که هر کس نزدیک اوست / ترا جمله باشند دلسوز و دوست

تو زنهار جنبش ز مستی مدان / که در آب غفلت آتش نهان
مپیچ از می آب شمشیر تیز / دمش اگر گاه خشم و ستیز
نباید شد از خنده شه دلیر / نه خندهاست دندان نمودن ز شیر
تو از برد باری فزون ترس دار / که طوفان دریا شود آشکار
گرت تحفه درخورد شهریار / ز راه شد و آید او را بکار
نثارش کن ار چند داریش دوست / گران سنگ از زر و در افزون است
متاع جهان در هوایش بسوز / چراغ دل از مهر او بر فروز
اگر چه پرستیدنش بیشمار / مشو زان پرستش ولی ها دبار
که گر خواهد او چون تو باید بسی / ترا نیست ملجا جز از وی کسی
چو فرهنگ آموزیش هم باش / بگفتار باشرم و آزرم باش
مزن فال پیشش تو از هیچ سان / کم و بیش رازش مگو با کسان
ور انگیخت پرسند پنهان مکن / به بدگویی و عیب مگشا سخن

بنخجیرگاه و صف کارزار / مشو دور از او یک قدم سایه وار
سپاهی که جانش گرامی بود / نه زو جنگ خیزد نه نامی بود
چو از جاه باشی سر انجمن / تو آن جاه از او دان نه از خویشتن
نگه دار پاس لب و چشم و گوش / چه در آن مستی چه در عین هوش
ببیجا جان او دیده مگشای هیچ / بهر ره که گوید بزودی بسیج
خیالش مکن از دل و دیده دور / چو هنگام دوری چه وقت حضور
مبین هر چه کردار و گفتار شاه / که پر مصلحتهاست در کار شاه
سر این جهان شاه دین پرور است / دلش عارف پاک یزدان پرست
ز شاهنشهان گوی آن پیشتر / که داد و دهش باشدش بیشتر
ز اسباب آرایش بزم و ساز / ز هر سان که دارد شه سرفراز
تو شایان مدار از ز کار آگهی / که با شه برابر نباشد رهی
بسی ها مداران هر کار هشیار / خردمند و روشن دل و کاردان



مبادا تو مغرور و خود بین شوی	چو ابلیس مردود و بیدین شوی
زکهتر پرستیدن از خوش عجیب	زمهتر نوازیدن از نیکو عجیب
کمانها زاندرزها بر گسل	باندیشه بیدار کن چشم و دل
چو در دست بنود ز دانش عصا	نباشد یقین چاره جز رهنما

والسلام علی من اتبع الهدی

ذره بیمقدار محمد شفیع التبریزی عفی الله ذنوبه

م م

۱۰۷۹

[illegible]